

تبیین «ولایت فقیه» از زبان سیدحسن نصرالله



سیدحسن نصرالله در سلسه جلسات درس خود با موضوع «نظریه ولایت فقیه» به بررسی اندیشه سیاسی امام خمینی (ره) می پردازد و معتقد است که؛ تمام انسان ها برای بهره مندی از قانون به ولی فقیه نیازمندند.

سیدحسن نصرالله در سلسه جلسات درس خود با موضوع «نظریه ولایت فقیه؛ به بررسی اندیشه سیاسی امام خمینی (ره) می پردازد و معتقد است که؛ تمام انسان ها برای بهره مندی از قانون به ولی فقیه نیازمندند.

به گزارش خبرگزاری فارس، سلسه جلساتی با موضوع «درس هایی از ولایت فقیه؛ با سخنرانی حجت الاسلام والمسلمین سیدحسن نصرالله، برگزار شده است که مشروح چهار جلسه آن در پی می آید.

* خداوند تبارک و تعالی، ولی مطلق تمام عالم و خلایق است

یک ولی فقیه علاوه بر دارا بودن خصوصیات فقهی و استنباط احکام شرعی، باید عادل، بالغ و باتقوا و نیز توانا باشد و به عبارت بهتر باید توانایی رهبری، فرماندهی، تدبیر و حکمت یک جامعه را داشته باشد.

زمانی که در باره «ولایت فقیه؛ و «ولی فقیه؛ صحبت می شود، منظور آن است که یک ولی فقیه، خصوصیات ذکر شده را داشته باشد، در نتیجه هر فقهی در مبحث ولایت فقیه قرار نمی گیرد مگر اینکه قادر به استخراج و استنباط احکام شرعی از دین باشد، بنابراین یک فقیه واجدالشرایط، حق ولایت نیز دارد.

«ولایت؛ به چه معناست؟ در ابتدا لازم می آید که معنی لغوی ولایت را به منظور درک بهتر موضوع برای شما بیان شود.

«ولی؛ یکی از اسامی خداوند متعال است که در قرآن کریم نیز به آن اشاره شده است: «وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ؛ به معنای یاری دهنده و متولی بر امور تمام عالم و هدف از آوردن آن، نشان از این است که تمام آنها دارای معنای مشترکی هستند و منظور از عالم در اینجا، زمین ها و آسمان ها و متولی بر تمام خلایق و موجودات است.

«والی؛ مالک تمام اشیای موجود و دارا بودن حق تصرف بر همه آنها است و در حدیثی نیز این طور آمده است، کسی که دارای ولایت است، قادر، توانا، با تدبیر و حکمت و نیز دارای قدرت و اختیار است و کسی که تمام این خصوصیات را با هم نداشته باشد، به او والی گفته نمی شود.

«ولایت؛ یعنی تسلط داشتن بر اشیا و ولی کسی است که مسؤولیت چیزی را برعهده بگیرد و سعی در انجام دادن آن به نحو نیکو بکند، یعنی به بهترین صورت ممکن، نیازهای او را برطرف کند بنابراین اگر به معنی لغوی ولایت توجه شود می توان فهمید که معنی ولایت نزدیکی، قرب و همراهی و پیروی است.

از طرفی واژه «ولی؛ و «ولایت؛ در زبان عربی به معنی تسلط داشتن بر چیزی، حاکمیت و قدرت بر آن، حق تصرف در آن، تحمل مسؤولیت آن چیز و یاری کردن آن چیز است که همه اینها معنای لغوی کلمات ولی و ولایت هستند. به طور کلی اگر بخواهیم کلمه «ولی؛ را تعریف کنیم، عبارتست از کسی که دارای قدرت تسلط، تصرف در چیزی، دارای قدرت تحمل مسوولیت و همچنین ناصر یعنی یاری دهنده باشد.

دین مبین اسلام وقتی می خواهد در مورد پیامبر اکرم (ص) صحبت کند هیچ گاه پیامبر (ص) را با نام سلطان محمد (ص) خطاب نمی کند، یا کلمه شاه، پادشاه و ملک را هیچ گاه برای حضرت محمد (ص) به کار نمی برد. اسلام کلمات جاه و مقام را بکار نمی برد، زیرا احساس منفی از کلمه جاه و مقام را به شنونده می دهد.

بنابراین کلمه ولی را در قرآن بکار می برد: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ؛ یعنی خداوند ولی شماست و پیامبر اکرم (ص) ولی امر مسلمین جهان است. اما کلمه ولی و مولی عباراتی هستند که در ذهن مخاطب، نوعی نزدیکی و همچنین سرپرستی و دوستی را القا می کنند، یعنی رسول اکرم (ص) کسی است که بر آنها نظارت دارد و آنها را هدایت می کند، آنها را سرپرستی می کند و مسوولیت آنها را برعهده اش دارد. اما پادشاه یا سلطان کسی است که بر آنها حکم می ورزد، از آنها انتظار دارد و حتی ممکن است به آنها ظلم کند و ... از مواردی هستند که از آنها به عمق معنای لغوی ولایت و ولی پی می بریم. ولی امر مسلمین همانند پدری است که برای رفاه و آسایش فرزندان خود تلاش می کند، آنها را سرپرستی و هدایت می کند و مسؤولیت آنها را برعهده دارد و در حل مشکلات آنها اهتمام می ورزد.

قبل از آنکه در مورد ولایت بیشتر بحث شود، لازم است اعلام کنم که ولی مطلق تمام عالم و خلایق، خداوند تبارک و تعالی است، زیرا خداوند خالق تمام آسمان ها و زمین و پدید آورنده کائنات است، بنابراین او دارای حق ولایت مطلقه است، او مالک آسمانها و زمین است، او زنده می کند و می میراند، او سبب و علت وجود تمام اشیا و موجودات است، او زنده کننده و رزق دهنده تمام موجودات است، اوست که قادر است هر کاری را که بخواهد، انجام دهد، اوست پیروز کننده و یاور تمام موجودات و او بر همه چیز قادر و توانا است، بنابراین نتیجه می گیریم که خداوند ولی مطلق است، یعنی انسان بعد از آفرینش نسبت به بدن، دست، چشم، گوش و جانش حق ولایت ندارد و ولی مطلق در اینجا خداوند تبارک و تعالی است.

* خداوند ولایت خود را به افرادی که بخواهد به اندازه دلخواهش عطا می‌کند

انسان‌ها نسبت به اموال و فرزندان خود و نیز نسبت به خداوند ولایتی ندارند، اما کسی که ولایت را اهدا می‌کند، خداوند مژگان است که ولایت خود را به افرادی که بخواهد به اندازه دلخواهش عطا می‌کند. وقتی در مورد ولایت مطلق خداوند بحث می‌شود، منظور تمام ولایت است خلقت و مرگ همه اشیا، به اذن و رخصت الهی صورت می‌گیرد؛ یعنی اگر بخواهد تمام مردم را بمیراند، می‌تواند انجام دهد. خداوند دارای ولایت بشری نیز هست، وقتی می‌گوید این چیز حلال است و دیگری حرام، این کار را بکنید و آن کار را نکنید، اگر مرا یاد کنید، شما را یاد می‌کنم، و خداوند قادر است هر کاری را انجام دهد و هر کاری را که در قوه تخیلمان ننگد را نیز به راحتی انجام دهد، بنابراین او ولی مطلق است.

علما وقتی از ولایت صحبت می‌کنند، آن را به دو دسته تقسیم می‌کنند: ولایت تکوینی و ولایت تشریعی.

171#& ولایت تکوینی؛ در مورد موجوداتی مثل آفتاب، ماه، درخت، زمین و ... بحث می‌کنید. خداوند دارای ولایت تکوینی مطلق است، یعنی به شخص خاص، ولایت تکوینی عطا می‌کند، و در مورد برخی موجودات قدرت تصرف، سلطه، قدرت، اداره کردن می‌دهد مانند اینکه خداوند متعال به حضرت عیسی بن مریم (ع) ولایت تکوینی عطا کرده است تا بتواند مردگان را زنده کند. کم‌ترین قدرت تکوینی که خداوند به تمام انسان‌ها چه کافر و چه مسلمان عطا کرده است، قدرت دستور دادن به اعضا و جوارح خود می‌باشد، مانند کسی که بخواهد چشم‌هایش را باز کند، ببندد، نگاه بکند و ... همچنین قدرت تسلط بر نفس را به انسان‌ها عطا کرده است، یعنی می‌تواند خوش اخلاق باشد، بد اخلاق باشد، شجاعت از خود نشان دهد و تمام اینها نشان‌دهنده ولایت تکوینی است که انسان‌ها بر خود دارند.

انسان خلیفه خداوند بر روی زمین است که باید به عمران و آبادانی آن بپردازد و برای رسیدن به چنین هدفی انسان باید دارای قدرت تسلط و حاکمیت باشد که از سوی خداوند به وی عطا شده است، مانند وقتی که برای کشاورزی زمین را شخم می‌زنیم و یا اگر لازم باشد برای ساختن جاده می‌توان کوه‌ها را خراب کرد.

خداوند متعال انسان را بر جسم و نفس خویش مسلط ساخت، زیرا مصلحت انسان را می‌دانست و به او قدرتی عطا فرمود تا به وسیله استعدادش به درجه کمال برسد و انواع نعمت‌ها را در اختیار او قرار داد تا بتواند از آنها، نهایت استفاده را ببرد تا به هدفش، یعنی قرب الهی و کمال برسد و اینها درجاتی از ولایت است که خداوند کریم به بندگان خود عطا فرموده است. کسانی که دستورات الهی را پیروی کنند، یعنی به عبادت بپردازند، از گناه کردن بپرهیزند، به طور قطع، خداوند نوعی سلطه و حاکمیت به آنها اعطا خواهد کرد، مانند کسانی که می‌توانند انگشت بر روی سنگ بگذارند و آب را از آن خارج نمایند، یا مانند حضرت عیسی (ع) مردگان را زنده کند. به طور قطع حضرت عیسی (ع) نمی‌تواند مرده را زنده کند، مگر وقتی که خداوند به او دستور دهد و این قدرت را به او عطا نماید.

در حقیقت این قدرت خداوند است که مرده را زنده کرد، نه قدرت حضرت عیسی (ع) بلکه خداوند در حق حضرت عیسی (ع) لطف نمود و به او ولایت داد که این کار را انجام دهد. وقتی سخن از ولایت فقیه به میان می‌آید، منظور ولایت تکوینی نیست.

* ولایت تکوینی به روح و مقام معنوی انسان‌ها مربوط می‌شود

امام خمینی (ره) در کتاب حکومت اسلامی نظر خود را به طور واضح بیان کرده است. ولایت تکوینی به روح و مقام معنوی انسان‌ها مربوط می‌شود، یعنی ممکن است کسی ولی فقیه نباشد، اما دارای مقام معنوی بالا و برخوردار از این موهبت الهی باشد، خداوند به او درجه‌ای از ولایت تکوینی عطا خواهد کرد اما وقتی از ولایت فقیه صحبت می‌کنیم منظور این است که ولی فقیه دقیقاً مثل حالات روحی و معنوی پیامبر (ص) نیست و یا در حد امامان معصوم (ع) نیست.

بخش دوم 171#& ولایت تشریعی؛ است. خداوند به پیامبر اکرم (ص) دو مقام داد. مقام اول، ابلاغ احکام و دستورات الهی است و پیامبر (ص) آن را برای ما توصیف می‌کند که مثلاً بهشت و جهنم چگونه است؟ چگونه نماز بخوانیم؟ چگونه داد و ستد بکنیم؟ چگونه ازدواج کنیم؟ همه اینها را پیامبر (ص) برای ما توصیف و ابلاغ می‌کند و در قرآن کریم نیز به آن اشاره شده است: 171#& وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ؛ این مقام بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) برعهده امامان معصوم (ع) است.

اما مقام دوم اجرای احکام شرعی است. یعنی رسول خدا (ص) فقط برای ابلاغ احکام و دستورات الهی نیامده است بلکه برای ضمانت اجرای آنها آمده است. منصب و مقام دوم یعنی اجرای احکام الهی است و اجرای احکام الهی، جز در سایه قدرت و حکومت میسر نخواهد شد یعنی پیامبر (ص) در اینجا در نقش رهبر و حاکم و مجری احکام الهی ظاهر می‌شود. 171#& إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنَ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا؛ یعنی خداوند مژگان، قرآن را فقط برای ابلاغ نفرستاده است بلکه به وسیله آن، پیامبر (ص) بر مردم مطابق دستورات الهی حکم می‌نماید و هر کس که مطابق دستورات الهی حکم نماید، جزو کافران است. خداوند به پیامبر اکرم (ص) فرمود: تو ولی، حاکم و مسؤول هستی بنابراین احکام الهی را اجرا کن.

همانطور که در مورد ولایت تکوینی گفته شد، خداوند بخشی از ولایت تکوینی را به بعضی از انسان‌ها عطا کرده است و ولایت تشریحی را به بعضی از انسان‌ها نیز عطا کرده است. از ولایت‌های تشریحی که خداوند به انسان‌ها عطا کرده است، ولایت تشریحی پدران بر فرزندان کوچک خود است که مثلاً باید آنها را به مدرسه ببرند، اخلاق نیکو به آنها بیاموزند و واجب است که در تعلیم و تربیت

آنها، بیشترین اهتمام را بورزند، یا ولایت پدر بزرگ بر نوه‌هایش در صورتی که پدر آنها مرده باشد، یا ولایت پدر بر دختر باکره‌اش قبل از ازدواج است که اینها تماماً برای مصلحت انسان است، و یا ولایت بر اموال که نوعی ولایت تشریحی است.

* خداوند متعال به پیامبر اکرم (ص) و ولایت تشریعی؛ اعطا کرد

خداوند متعال ولایت تشریعی را به پیامبر اکرم (ص) اهدا کرد و جای هیچ بحث و گفت‌وگویی بین مسلمانان نیست که رسول اکرم (ص) ولی‌ام‌مردم، امام و مولای مردم است و ... و 171#؛ التّیْ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؛ و نیز نشانه‌ها و آیاتی وجود دارد که نشان‌دهنده اطاعت کامل مسلمانان از رسول اکرم (ص) در تمام زمینه‌ها است، که جای شک و شبهه‌ای را بر جای نمی‌گذارد. اما بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) اختلافاتی در بین مسلمانان به وجود آمد. هر چند که همه آنها اذعان داشتند باید از ولی‌ام‌مردم مسلمانان بعد از پیغمبر اکرم (ص) نیز حمایت و اطاعت کامل شود. و 171#؛ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ؛ همان طور که واضح است ولی‌ام‌مردم باید مورد اطاعت قرار بگیرد.

مسلمانان در مورد اینکه چه کسی ولی‌ام‌مردم مسلمانان بشود، با یکدیگر اختلاف داشتند. ولی‌ام‌مردم باید در موقعیتی قرار بگیرد که مورد اطاعت واقع شود نه اینکه دستوری بدهد و کسی دستورش را اجرا نکند.

مسلمانان شیعه به اذن و رخصت خداوند و دستور او اعلام کردند که ولی‌ام‌مردم مسلمان کسی جز علی‌ابن‌ابیطالب (ع) و خاندان پاکش نیست، یعنی دوازده امام، ولی‌ام‌مردم مسلمان هستند. بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) و با اعتقاد به دو مقام و منصب پیامبر اکرم (ص) ابلاغ دستورات الهی و اجرای آنها، علی‌ابن‌ابیطالب ولی‌ام‌مردم مسلمان است و دیدگاه شیعه این است که ولی‌ام‌مردم مسلمان وظیفه اجرای احکام الهی را برعهده بگیرد، بعد از ایشان امام حسن (ع)، سپس امام حسین (ع) و ... تا حضرت مهدی (عج).

بنابراین تا دوره امام حسن عسکری (ع) مشکلی وجود ندارد اما پس از شهادت امام حسن عسکری (ع)، غیبت صغری حضرت مهدی (ع) شروع شد و حضرت مهدی (عج) نواب اربعه داشت و اولین آنها عثمان بن سعید عمری بود که اگر مسلمانان شیعه مشکلی داشتند، با مراجعه به این نایب‌های حضرت، مشکلات خود را حل می‌کردند، زیرا عثمان بن سعید عمری با حضرت مهدی (عج) ارتباط برقرار کرد و از او کمک می‌خواست اما با آغاز غیبت کبری، مشکلات نیز به دنبال آن شروع شد.

* مقصود از ولایت فقیه، ولایت تکوینی نیست

جلسه گذشته در مورد 171#؛ ولایت فقیه؛ و معنای لغوی آن بحث شد که عبارت از قدرت، سلطه، حاکمیت اداره کردن امور و ... بود و نیز انواع ولایت، نام برده شد که به 171#؛ ولایت تکوینی؛ و 171#؛ ولایت تشریعی؛ تقسیم می‌شود. موضوع بحث این جلسه در رابطه با میزان مسئولیت ولی‌فقیه است و همان طور که در جلسه گذشته گفته شد، وقتی که در مورد ولایت فقیه صحبت می‌شود، مقصود ولایت تکوینی نیست و هیچ یک از اندیشمندان شیعه نگفته‌اند که منظور از ولایت فقیه، ولایت تکوینی است و همچنین وقتی گفته می‌شود که ولی‌فقیه جانشین پیامبر (ص) و امام معصوم (ع) در زمان غیبت کبری است، منظور جانشینی در مقام معنوی نیست و نیز مقام ولی‌فقیه هم‌رتبه با مقام امام معصوم (ع) نیست، زیرا امام معصوم (ع) دارای مقام شامخ و بلند در نزد خداوند است که بسیار بالاتر از مقام یک ولی‌فقیه است و هیچ یک از متفکران و اندیشمندان شیعه نگفته‌اند که مقام ولی‌فقیه نزدیک به مقام معنوی امامت است.

یکی از بزرگ‌ترین فقها و اندیشمندان معاصر شیعه یعنی امام خمینی (ره) خیلی متواضعانه در مورد امام زمان (ع) می‌فرماید: 171#؛ روحی لتراب مقدمه الفداء؛ یعنی فدای خاک پای امام زمان (ع) بشوم و وقتی شخصیت بزرگی مانند امام خمینی (ره) این طور درباره امام زمان (ع) بیان می‌کند، بنابراین می‌توان به تفاوت شأن و مقام میان امامت و ولایت فقیه پی برد. وقتی گفته می‌شود پیامبر (ص) دارای مقام تشریع است، یعنی دارای قدرت ابلاغ احکام و دستورات الهی و استخراج و استنباط آنها است سپس بعد از پیامبر (ص)، امام (ع) نیز دارای چنین حقی است و این به معنی آن نیست که پیامبر (ص) این احکام را خودشان استخراج کنند بلکه پیامبر (ص) به دستور خدا و با وحی، احکام را استخراج می‌کند و در اختیار مردم قرار می‌دهد و به عبارت بهتر، علم پیامبر (ص)، الهی است و هیچ گونه خطا و اشتباهی در آن نیست.

مطالبی که پیامبر (ص) نقل می‌کنند، همان حکم و دستور واقعی خداوند است و تخلف در آن جایز نیست، دستوری که پیامبر (ص) می‌دهند، همان دستور راستین، واقعی، پایدار و بدون اشتباه خداوند متعال است و هیچ شک و شبهه‌ای در آن نیست؛ امامان (ع) نیز چنین هستند، هر چند که به آنها وحی نشده است، اما آنها علم خود را از پیامبر اکرم (ص) به ارث برده‌اند و یا از طریق کتاب و یا الهام الهی است.

* در زمان غیبت امام زمان (ع) مسئولیت تبیین احکام الهی بر عهده ولی‌فقیه است

در صورت عدم دسترسی افراد به امام معصوم (ع) مثلاً در زمان امام صادق (ع)، نمایندگان از طرف امامان (ع) در تمام شهرهای اسلامی وجود داشت که مسئولیت ابلاغ دستورات الهی را بر عهده داشتند، اما در زمان غیبت کبری، وظیفه اصلی پیامبر اکرم (ص) ابلاغ دستورات الهی، استخراج و استنباط آنها برای استفاده عموم مسلمانان جهان بود اما بعد از پیامبر (ص) نیز این وظیفه بر دوش امامان (ع) بود و در حال حاضر که امامان (ع) موجود نیستند، تبلیغ احکام الهی، استخراج و استنباط آنها بر عهده کیست؟ آیا باید

دست روی دست گذاشت و منتظر ظهور امام زمان(عج) بود و هیچ گونه کوششی انجام نداد و حتی با علم به اینکه خداوند دین اسلام را از زمان بعثت حضرت رسول(ص) تا قیامت کبری زنده نگه می‌دارد، آیا باز هم نباید کوششی در این زمینه انجام داد و آیا حلال حضرت محمد(ص)، تا روز قیامت حلال، و حرام او حرام است، بنابراین باید در زمان غیبت کبری شخصی وجود داشته باشد تا احکام اسلامی را تبیین کند و به مردم بشناساند؛ از نظر مذهب شیعه، در زمان غیبت امام زمان(عج)، تمام این مسئولیت‌ها بر عهده ولی‌فقیه است.

در این مورد نیز هیچ گونه شک و شبهه‌ای وجود ندارد که مسئولیت ابلاغ احکام و دستورات الهی در زمان غیبت بر عهده ولی‌فقیه است و او ولی‌ امر مسلمین است و واجب کفایی است که در هر زمان که نیاز باشد، جوانان مسلمان به حوزه‌های علمیه برای تحصیل و آموزش فقه بروند تا این علوم را کسب کنند و به ابلاغ احکام الهی بپردازند.

* تفاوت میان 171#& واجب کفایی&راquo; و 171#& واجب عینی&راquo;

واجب کفایی این است که اگر گروهی از مسلمانان آن را انجام دادند، دیگر نیازی به بقیه مسلمانان برای انجام وظیفه نیست، مانند نماز میت.

واجب عینی یعنی اینکه بر انسان واجب است، کاری را انجام دهد اما در صورت انجام دادن آن توسط دیگران، این وظیفه از آنها ساقط نمی‌شود، مانند نماز و روزه؛ بنابراین اگر جامعه به فقهاء نیاز داشته باشد و تعداد آنها اندک باشد در این صورت همه ما گناه‌کار هستیم و باید دست از کار خود بکشیم و به دنبال آموختن علم فقه برویم.

با پاسخ دادن سؤال اول، مبنی بر اینکه وقتی در زمان غیبت امام زمان(ع) نمی‌توان به امام دسترسی پیدا کرد، بنابراین چگونه باید قادر به فراگیری احکام شرعی بود. بدون هیچ شک و شبهه‌ای جواب این مسئله واضح و روشن است، یعنی باید از ولی‌فقیه باید کمک گرفت.

در روایتی از امام صادق(ع) آمده است که 171#&؛ فما كان من الفقهاء صائنا لنفسه؛ حافظا لدينه؛ مخالفا لهواه؛ مطيعا لامر مولاه؛ فللعوام ان يقلدوه و ذلك لا يكون الا لبعض فقهاء الشيعة لا كلهم&راquo؛ یعنی اگر دسترسی به امام معصوم(ع) ممکن نبود، حتما سراغ ولی‌فقیه باید رفت و این امر هم در زمان غیبت و هم در زمان حضور امام مصداق داشت، زیرا مثلاً در زمان حیات امام صادق(ع)، ایشان فرمودند: در صورت عدم دسترسی به اینجانب، به فقهاء رجوع کنید و در تمام شهرهای اسلامی هستند و از آنها کمک بگیرید، مثلاً شهر بصره، فقهای داشت و ممکن بود از فقیه سؤالی پرسیده می‌شد که مسئله‌ای را از امام شنیده باشد و اصول و قواعد آن را از امام شنیده باشد که با کوشش و اجتهاد خود، این مسئله را حل می‌کرد.

* در زمان ولی‌فقیه، مردم باید از احکام و دستورات الهی او پیروی کنند

در زمان غیبت کبری، امامان(ع) گفتند: بر مردم واجب است که از احکام و دستورات الهی اطاعت کرده و دستورات و احکام الهی را از فقیه با تقوا بگیرند، بنابراین مسئولیت این فقهاء، ابلاغ احکام شرعی است و نباید از این کار امتناع بورزند زیرا این امر، یکی از واجبات آنهاست. اما در اینجا لازم است فرق بین کاری که یک امام معصوم(ع) و یک ولی‌فقیه انجام می‌دهد بیان شود؛ وقتی پیامبر(ص) یا امام، به ابلاغ احکام الهی می‌پردازند و احکام واقعی الهی را بیان می‌کنند، در آن هیچ گونه اشتباهی وجود ندارد زیرا آنها از علم الهی برخوردارند، اما فقیه این گونه نیست و باید علوم عربی و علوم قرآنی را فراگیرد، احادیث و روایات را یاد بگیرد و باید به اجتهاد بپردازد تا احکام الهی را استنباط کند، سپس آن را ابلاغ کند که در بعضی موارد حکم استخراجی ممکن است صحیح یا غلط باشد، اما در مورد امامان و پیامبر(ص) جای هیچ گونه شک و تردیدی نیست.

اگر ولی‌فقیه زحمت بکشد خداوند به او اجر زحمتش را خواهد داد و اگر اشتباه کند، خداوند اشتباهش را می‌بخشد زیرا او با خواندن آیات قرآن، روایات و احادیث، به استنباط و استخراج احکام الهی پرداخته است. ممکن است بعضی‌ها دیده باشند که بعضی از علماء در مورد یک مسئله اختلاف نظر داشته باشند، آیا این معقول و منطقی است که این احکام بیان شده از طرف آنها درست باشد، بنابراین قطعا یکی از این 3 مسئله درست است، اما مجتهدی که حکم اشتباهی را صادر کرده است، چون در راه استخراج این حکم زحمت زیادی کشیده است خداوند گناه او را می‌بخشد، بنابراین امامان(ع) و پیامبر(ص) حکم واقعی الهی را صادر می‌کنند، اما ولی‌فقیه پس از مطالعه فراوان، احکام الهی را صادر می‌کند. به حکمی که ولی‌فقیه یا فقهاء استخراج می‌کنند حکم ظاهری الهی گفته می‌شود که می‌تواند درست باشد یا نادرست، زیرا امامان معصوم(ص) فرموده‌اند که پس از غیبت باید از ولی‌فقیه در زمینه‌های احکام و دستورات الهی، نماز خواندن، روزه گرفتن، حج، خمس، زکات و جهاد پیروی کرد و اینجاست که مسئله مرجع تقلید نمایان می‌شود.

وقتی کسی بخواهد از عالمی تقلید کند لازم نیست، نیت تقلید یا چیزی شبیه آن به جا آورد و طبق فتوای یک فقیه عمل کرده است و تقلید یعنی عمل کردن طبق دستورات و فتاوای یک مرجع تقلید، بنابراین نکته مهم عمل کردن طبق فتواها و دستورات یک مرجع دینی است، یعنی اگر گفت: نمازم را کامل بخوانم این کار را انجام دهم و یا اگر باید به صورت شکسته بخوانم باید این کار را انجام بدهم، اگر باید روزه بگیرم، روزه می‌گیرم و یا اگر گفت: روزه خود را بشکنم این کار را باید بکنم و فقیهی که باید طبق فتوایش عمل کرد، مرجع تقلید نام دارد.

* وظیفه 171#& مرجع تقلید&راquo؛ تشریح احکام و دستورات الهی است

در کتاب و روایات پیشین، کلمه مرجع تقلید نیامده است اما وقتی طبق دستورات و احکام يك فقيه عمل مي‌کنیم در حقیقت از او تقلید کردیم، بنابراین وظیفه مرجع تقلید، فتوا دادن و تبیین و تشریح احکام و دستورات الهی است و همچنین فتوا دادن یکی از وظایف امامان بوده است که در زمان غیبت بر عهده ولی‌فقیه است.

تقلید باید بر اساس موازین شرعی و اسلامی باشد، موضوع تقلید يك موضوع ظریف و سرنوشت‌ساز است و این طور نیست که آن را ساده فرض کنیم. بنابراین موضوع تقلید، موضوع آخرت و جواب دادن به درگاه خداوند متعال و تمام اعمال دنیوی است که در آخرت تأثیرگذار است.

در ابتدا باید از مجتهد تقلید کنیم و علمای شیعه می‌گویند: راه‌های شناسایی يك مجتهد عبارتند از:

1- امتحان مستقیم؛ یعنی توسط فقیه دیگری تأیید شده باشد. مثلاً وقتی که يك پزشکی بیاید و بگوید من پزشک هستم، چون ما اطلاعی نداریم باید يك پزشک دیگری از او سؤالاتی را بنماید تا صحت و سقم ادعای وی روشن گردد، بنابراین کسی که می‌تواند ادعای مجتهد بودن شخص دیگر را تأیید کند خودش نیز باید مجتهد باشد.

2- شهادت دادن دو نفر مجتهد عادل؛ بنابراین لازم است دو فرد مجتهد عادل گواهی بدهند که این فرد مجتهد است و در این صورت است که مجتهد بودن شخص ثابت می‌شود.

3- معروف بودن شخص به اجتهاد؛ و گمان نبرید اگر مثلاً در شهری شایع شده است که فلانی مجتهد است آیا او واقعاً مجتهد است یا نه؟ بلکه وقتی چندین مجتهد می‌گویند که فلان شخص مجتهد است، دیگر لزومی ندارد که سراغ فرد دیگر بروم، زیرا گفتار این مجتهدين سند است و باید قبول کرد اما اگر کوچکترین شکی در میان باشد قول آن مجتهدين دیگر سند نیست.

و اگر شما از خودتان از مجتهدين باشید، او را امتحان می‌کنید و در صورتی که مجتهد باشد، این امر برای شما ثابت می‌شود و وقتی چندین فقیه واجدالشرايط تقلید وجود داشته باشد، باید از داناترین آنها تقلید کرد، اما از بقیه مجتهدين می‌توان در فتواهایی که با داناترین مجتهد مطابقت می‌کنند، تقلید کرد؛ هر چند بعضی از علما گفته‌اند: لزومی ندارد از داناترین مجتهد تقلید کرد؛ اما اگر بگویند که باید از داناترین مجتهد تقلید کنیم، واجب است که تقلید کرد.

چگونه می‌توان فهمید که کسی داناتر است؟ علما می‌گویند: اگر توانستی تشخیص بدهی که کدام يك بالاتر از دیگری برتر است، از آن فرد تقلید کن و اما اگر نتوانستی، مخیری که از هر کدام آنها تقلید بکنی.

اما اگر احتمال دهیم که مجتهدی همسان یا بالاتر از مجتهد دیگر است، در این صورت باید از کسی که احتمالش بیشتر است تقلید کرد. خلاصه کلام اینکه اهل بیت(ع) در زمان غیبت با قراردادن ضوابطی باعث شدند که برای همیشه از این ضوابط استفاده کنیم و به رستگاری برسیم و ولی‌فقیه را به عنوان جانشین خود معرفی کردند تا از او پیروی کنیم.

* مسئولیت تبیین و ابلاغ احکام الهی در زمان غیبت بر عهده ولی‌فقیه است

در جلسه قبل درباره دلایل و خصوصیات ولایت فقیه صحبت کردیم و گفتیم در زمان غیبت امام عصر(عج)، مسئولیت هدایت و ولایت و سرپرستی مسلمین بر عهده ولایت فقیه است؛ یعنی ولی فقیه جامع الشرايط - و شرايط و خصوصیات مجتهد جامع الشرايط را نیز ذکر کردیم - و عنوان کردیم از نظر امامان ما، مسئله ولایت مسله‌ای واضح، روشن و بدیهی است و نیازی به استدلال و برهان برای اثبات ضرورت وجود آن نیست، اما اگر اکنون برای اثبات آن نیاز به برهان است به این دلیل است که به دلایل سیاسی و زمانی در دوره بعضی حکام اسلامی از پرداختن به آن غافل شده‌اند - و دلایل آن را نیز ذکر کردیم - .

و روایات و احادیثی از پیامبر اکرم(ص) و امامان(ع) بر ضرورت ولایت فقیه آوردیم که جای شک و شبهه‌ای برای ما باقی نمی‌گذارند. اکنون می‌خواهیم از بیانات گوهر بار امام خمینی(ره) برای اثبات ضرورت ولایت فقیه استفاده کنیم. از روایات و احادیث نقل شده می‌توانیم بفهمیم که در زمان غیبت و یا بهتر است بگوییم وقتی به امام معصوم(ع) دسترسی نداشته باشیم، مثلاً امام موسی کاظم(ع) در زندان بود و امکان دسترسی به آن برای مسلمانان شیعه ممکن نبود یا امام رضا(ع) در قصر زندانی بود یا امام حسن عسکری(ع) نیز در پادگانی زندانی بود، اکنون وظیفه ما چیست؟ یا دست روی دست بگذاریم و کاری نکنیم مشکل اکنون، عدم وجود امام نیست، چرا که امام ما موجود است اما غایب است؛ یعنی از دیده‌ها پنهان است.

* امام خمینی(ره) می‌فرماید: پیامبر اکرم(ص) و امامان، ما را به حال خود رها نکرده‌اند

نظر امام خمینی(ره) این است که می‌فرماید: پیامبر اکرم(ص) و امامان، ما را به حال خود رها نکردند؛ چنانچه پیامبر اکرم(ص) فرمودند: علی(ع) خلیفه مسلمین است و اوست که حق ولایت دارد؛ بعد از او فرزندش امام حسن(ع) سپس امام حسین(ع) تا امام دوازدهم، فرموده‌اند که بعد از غیبت امام عصر(ع) به ولی فقیه رجوع کنید؛ این مسئله ولایت در زمان عصر تکنولوژی و کامپیوتر کشف نشد بلکه از زمان پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) مثلاً در زمان غیبت صغری از امام زمان(ع) پرسیده شده در صورتی که مسله‌ای پیش آید به چه کسی مراجعه کنیم؟ فرمودند به نواب اربعه من برای حل مشکلات خود رجوع کنید. پیامبر اکرم(ص) و امامان دیگر از جمله امام صادق(ع) فرمودند در صورتیکه مردم مسلمان امکان دسترسی به امام معصوم(ع) را نداشته باشند باید به ولایت فقیه رجوع کنند که او دارای اختیاراتی مشابه آنهاست.

بחי که می‌خواهم مطرح کنم از کتاب حکومت اسلامی امام خمینی(ره) است که به طور خلاصه بیان می‌کنم اگر کسی دوست داشت

می‌تواند به این کتاب رجوع کند و اطلاعات وافر و زیادی به دست آورد و به اندازه‌ای برایتان شرح می‌دهم تا داستان ولایت را که روشن است برای شما بازگو نمایم.

روایاتی که امام خمینی(ره) در کتاب خود آورده است دو نوع است؛ نوع اول روایات اصلی که از آن‌ها به طور گسترده و اساسی استفاده می‌کند زیرا امام با استناد به این روایات بیان می‌دارد که این روایات بسیار منقول هستند و سندی محکم دارند و موضوع ولایت را از رسول اکرم(ص) تا الان بیان می‌دارند.

نوع دوم، روایاتی هستند که سند آنها کمی مشکل دارند؛ اما ما از آنها بعنوان تایید کننده و مؤید استفاده می‌کنیم.

* امام خمینی(ره) می‌فرماید منظور از روایان حدیث، علمای مجتهد ماست

از روایات نوع اول شروع می‌کنیم که قبل از شروع، می‌خواهم اصطلاحی را برایتان بازگو نمایم:

در روایات آمده است که وقتی رسول اکرم(ص) می‌فرماید «#171؛ یروُن حدیثی»؛ یا امام زمان(ع) می‌فرمایند: به روایات حدیث ما رجوع کنید. آیا این درست است که کسی حدیثی را از پیامبر اکرم(ص) و یا امام زمان(ع) نقل کند جز روایات حدیث قرار می‌گیرد؟ امام خمینی(ره) می‌فرماید منظور از روایان حدیث، علمای مجتهد ماست؛ یعنی قادر باشند بفهمند که این حدیث از کیست، صحت و سقم آن را تشخیص بدهند نه اینکه هر شخصی می‌تواند جز روایان حدیث قرار گیرد؛ یعنی از متن حدیث بفهمد که این حدیث از رسول اکرم(ص) یا امامان(ع) است. زیرا ما احادیث و روایاتی داریم که منسوب به رسول اکرم(ص) یا امامان(ع) باشد و اینجا وظیفه فقیه این است که تشخیص دهد آیا این حدیث واقعیت دارد یا نه؟ مثلاً احادیثی وجود دارد که به پیامبر اکرم(ص) نسبت داده شده است که می‌گوید این کار را بکنید به جهنم می‌روید و دیگری به بهشت! و غیره و وظیفه روایان حدیث اینجا این است که تشخیص دهند آیا واقعا این حدیث به پیامبر اکرم(ص) منسوب است یا نه. راوی حدیث باید بداند مثلاً وقتی امامی از امامان معصوم(ع) حدیثی نقل کرده باید بداند این حدیث در چه زمانی و در چه شرایطی بیان کرده است.

* صرف بیان حدیثی از پیامبر اکرم(ص) دلیلی بر راوی بودن نیست

خلاصه اینکه صرف گفتن حدیثی از پیامبر اکرم(ص) دلیلی بر راوی بودن حدیث نیست! زیرا من می‌توانم کتاب کافی را که دارای هزاران حدیث از رسول اکرم(ص) را بگیرم و چند حدیث از آن را بخوانم آیا می‌توانم خود را راوی حدیث بنامم؟ خیر! پس روایان احادیث ما نه تنها حدیثی را روایت می‌کنند بلکه از صحت و سقم آن نیز آگاهی دارند؛ یعنی اینان کسانی نیستند جز علما و فقها! در حقیقت کسی که احادیثی غیر از احادیث پیامبر اکرم(ص) و امامان(ع) را که منسوب به این بزرگواران هستند را بیان می‌کند در حقیقت راوی احادیثی از غیر پیامبر اکرم(ص) و امامان(ع) شده است و اینها احادیث پیامبر اکرم(ص) نیستند؛ بلکه اینها احادیث اسلام هستند. پس روایان احادیث ما نسبت به مضمون، دلایل معنای احادیث و روایات آگاهی کامل دارند و این طور نیست که آن را بدون تجزیه و تحلیل بپذیرند.

قال امیرالمومنین(ع) و قال رسول الله(ص) اللهم ارحم خلفایی؛ یعنی خداوند جانشینان مرا در پناه خود حفظ کن؛ به او گفتند یا رسول الله(ص) خلفای شما چه کسانی هستند؟

رسول اکرم فرمود: جانشینان من همان روایان حدیث هستند که مردم را می‌آموزند و دستورات الهی را به مردم بعد از من یاد می‌دهند. امام خمینی(ره) می‌فرماید: این حدیث کامل و واضح است که جانشینان پیامبر در این حدیث مشخص شده‌اند. در بیان دیگری امام خمینی می‌فرماید جانشینان پیامبر دو نوع هستند: نوع اول امامان معصوم(ع) هستند. نوع دوم: روایان حدیث هستند در حقیقت آنها جانشینان امامان(ع) هستند؛ یعنی جانشینان پیامبر(ص) کسانی هستند که بعد از پیامبر می‌آیند روایان حدیث هستند و بر طبق سنت رسول عمل می‌کنند. امام خمینی(ره) بار دیگر تاکید می‌کند در اینجا منظور از راوی حدیث فقط ناقل و گوینده آن نیست؛ بلکه منظور کسی است که بتواند صحت و سقم حدیث را بشناسد. وقتی گفته می‌شود: خداوند جانشینان مرا در پناه خود قرار ده منظور چیست؟ مثل این است وقتی ما می‌گوییم پیامبر اکرم(ص) فرمود: ان علی خلیفتی. همانا علی(ع) جانشین من است. پس جای شک و شبهه‌ای باقی نمی‌ماند. که علی(ع) ولی امر مسلمین است.

* از منظر امام خمینی(ره) وظیفه روایان حدیث فقط ابلاغ احادیث نیست

امام خمینی(ره) می‌فرماید: وظیفه روایان حدیث فقط ابلاغ احادیث نیست بلکه باید آن را در بین مردم بکار بگیرند و آن را اجرا بکنند، امام خمینی(ره) روایتی دیگر بیان می‌دارد که امام موسی کاظم(ع): «#171؛ اذا مات المؤمن التقیه بکت علیہ الملائکة و بقاع الارض التي کان یعبد الله فیها ، التي کان یعبد الله علیها و أبواب اللها الذي کان یصعد فیہ با عماله . ثم بالسلام ثم لا یسئ هاشي لان المومنین الفقها حصون الاسلام کحصن المدینة لها»؛ در اینجا امام موسی کاظم(ع) فقهای اسلامی را به دژهای مستحکمی توصیف می‌کند.

امام خمینی(ره) در این مورد به تجزیه و تحلیل می‌پردازد که چگونه علما می‌توانند دژی مستحکم برای اسلام باشند؟! آیا به مجرد اینکه حدیثی را بیان کنند جز دیوارهای مستحکم اسلام می‌شوند؟ مطمئناً نه و تنها در موردی که این علما به ابلاغ احکام و دفاع از آنها می‌پردازند و از فکر و فرهنگ اسلامی دفاع کنند و از اراضی و سرزمین‌ها و مرزهای مسلمین دفاع کند و هنگامی که تعالیم

اسلامی را بکار برد جز دژهای مستحکم اسلام قرار می‌گیرند؟! آیا وقتی کشوری مسلمان دچار تهاجم فرهنگی شود و دشمنان اسلام برای مسلمانان شک و شبهه ایجاد می‌کنند آیا علمای اسلام باید کنار بایستند؟! که در جواب باید گفت «خیر!« سوال دوم: وظیفه علمای اسلامی جمع‌آوری اموال برای کمک به فقیران و تهی‌دستان است، آیا باید این افراد با فساد اقتصادی موجود در جامعه نیز مبارزه کنند؟ بله!

این احکام الهی که خداوند بر پیامبرش نازل کرده است، برای این نیست که در کتاب‌ها بماند بلکه باید در جامعه اسلامی اجرا شوند اگر دشمنان اسلام به کشوری مسلمان حمله نمایند و منافع و جان و ناموس مسلمانان به خطر بیفتد! آیا این وظیفه شما نیست که از آنها حمایت کنید؟! طبیعتاً جواب آری است اگر جواب منفی باشد در این صورت دیگر شما دژی مستحکم نیستید تا از مسلمانان دفاع کنید.

* از منظر امام خمینی (ره) علما باید مانند زمان پیامبر اکرم(ص) احکام الهی را در جامعه اسلامی به اجرا بگذارند

امام خمینی(ره) می‌فرماید که علما باید مانند زمان پیامبر اکرم(ص) احکام الهی را در جامعه اسلامی به اجرا بگذارند. مثلاً امام موسی کاظم(ع) می‌فرماید ای مومن! وظیفه تو نگهداری از اسلام است.

پس این «دفاع!« چیزی جز مسولیت نیست و فقط حرف زدن و عمل نکردن نیست. پس وظیفه فقیه دفاع از اسلام مبارزه با فقر و تنگدستی، برقراری قسط و عدالت در بین مردم است و حتی این وظایف و مسؤلیت‌های فقیه ممکن است منجر به شهادت وی شود! زیرا او مسوؤل است که دین و احکام الهی را در بین مردم جاری نماید.

روایت سوم امام خمینی(ره): امام صادق (ع) می‌فرماید: فقها امینان پیامبران هستند به شرطی که مادی‌گرا نباشند - و اینها همان شرط‌هایی است که قبلاً در مورد آنها بحث کردیم و از ویژگی‌های فقها است - از رسول خدا پرسیدند معنی «مادی‌گرایی یا همان دنیوی بودن!« چیست؟ که در پاسخ فرمودند: «نزدیکی به پادشاه!«.

در مرحله بعد باید بررسی کرد که «فقها امینان پیامبران هستند!« یعنی چه؟ که در پاسخ باید گفت: یعنی تمام چیزهایی که به رسول خدا(ص) امانت داده شده است؛ به ولی فقیه نیز امانت داده می‌شود و هدف او حفظ و نگهداری و اجرای این احکام است.

دقت کنید! که «تمام چیزها!« نه «فقط بخشی از چیزها!« (امین بودن در تمام موارد اسلامی) و این معنای ولایت را می‌رساند. امام خمینی(ره) می‌فرماید معنی «امین!« یعنی ولی فقیه تمام احکام الهی را بدون کم و کاستی بیان نماید و آنها را اجرا نماید. پس وظیفه اصلی امامان(ع) اجرا و تطبیق احکام الهی است. پس هر امت اسلامی که رهبر و ولی نداشته باشد به مرور زمان در آن امت، اسلام از بین می‌رود.

* حفظ دین اسلام در گروی تعیین امام عادل و قادر است

از امام رضا(ع) پرسیدند که چرا خداوند امام تعیین کرده است؟! فرمود: اگر امامی عادل برای آنها تعیین نمی‌کرده است دین شما از بین می‌رفت. پس حفظ و نگهداری دین اسلام تنها به داشتن امامی که احکام الهی را بلد باشد نیست؛ بلکه امامی، رهبر، قادر و دارای قدرت که بتواند این ملت را یاری فرماید و این شخص است که می‌تواند دین اسلام را نگهداری نماید. احکام بسیاری وجود دارد که مردم می‌آیند می‌پرسند و دلایلش را می‌خواهند و حتی شاید در ادیان دیگر مورد تمسخر قرار گیرد؛ این وظیفه علماست که اینها را کشف کنند و برای مردم توضیح دهند تا شکی باقی نماند. فقها امینان پیامبران هستند؛ یعنی جایگاه فقیهان در حد پیامبران است.

روایتی دیگر: روایت توقیع: شخصی به امام زمان(ع) نامه‌ای نوشت و از او سوالاتی پرسید امام زمان(ع) به این سوالات پاسخ داد؛ نویسنده نامه می‌گوید از نائب دوم امام زمان(ع) «محمد بن عثمان عمری!« سوال کردم و نامه‌ای به او دادم که در آن نامه سوالاتی داشتم که برای من شک و شبهه‌ای به وجود آوردند و جواب آنها را با خط مبارک امام زمان(ع) دریافت کردم.

و او در جواب نوشته بود «اگر اتفاقی افتاد که نتوانستید آن را حل کنید به راویان حدیث من رجوع کنید. و من حجت خدا هستم. بر شما و راویان حدیث حجت من بر شما هستند!«. در این حدیث منظور از راویان حدیث، فقها هستند؛ یعنی آن کسی که بتواند احادیث را تمیز دهد. حوادث واقعه یا همان اتفاقات؛ یعنی همان فتنه‌ها و مشکلاتی است که در طی سالها برای مسلمانان اتفاق می‌افتد، زیرا هر چه زمان بگذرد مسلمانان اتفاقات جدیدتری خواهد افتاد! اگر نتوانیم به امام دسترسی پیدا کنیم در این صورت تکلیف ما چیست؟ به چه کسی رجوع کنیم؟ جواب: به راویان حدیث من رجوع کنید که آنها حجت من بر شما هستند و من حجت خدا هستم. امام صادق(ع) می‌فرماید همانا خداوند به شما امر می‌کند که امکانات را به صاحبان آنها پس دهید اگر بین مردم حکم کردید با عدل و قسط حکم نمایید ای کسانی که ایمان آوردید خدا و رسولش را اطاعت کنید و همچنین اولی الامر را نیز اطاعت نمایید.

«اگر در چیزی اختلافی داشتید؛ باید آن را نزد خدا و رسولش بیاورید اگر به آخرت اعتقاد داشته باشید!« و در جایی دیگر می‌فرماید «آیا ندیده‌ای کسانی و نمود می‌کنند به تو ایمان آوردند و در حالی که به دستورات طاغوت عمل می‌کردند!«. منظور این است که آنها به خدا و رسولش اعتقاد داشته باشند و این اعتقاد باید در تمام زمینه‌ها باشد چه اقتصادی چه سیاسی و غیره باشد. باید مرجع آنها خداوند، رسولش و اولی‌الامر باشد. عمر ابن حنظه می‌گوید: «از امام صادق(ع) پرسیدم که در بین دو نفر از ما اختلافی در مال به وجود آمد آنها برای دادخواهی پیش ملک و سلطان رفتند آیا این عمل

آنها جایز است؟

امام فرمود: هر کس پیش آنها چه در زمینه حق و یا باطل برود؛ مثل اینست که پیش طاغوت رفته است حتی اگر من حق داشته باشم و پیش طاغوت رفتم این حکم باطل است و حرام است. هر چیزی که به حکم طاغوت به دست آمده است حرام است راوی می پرسد پس باید چه کار کنیم؟ فرمودند: باید پیش راویان حدیث خود برویم زیرا راوی حدیث ما احادیث روایت و احکام ما را می داند و من او را بعنوان حاکم بر شما منصوب کردم؛

* امام صادق(ع) ولی فقیه عادل را به عنوان حاکم بر انسان ها معرفی می کند

امام خمینی(ره) از این روایات استفاده می کند و آن را بعنوان یک روایت واضح و کامل می داند؛ امام صادق(ع) ولی فقیه عادل را به عنوان حاکم بر انسان ها معرفی کرده است. پس حاکم در اینجا فقط به معنی حاکم نیست بلکه باید او مردم را هدایت کند و احکام الهی را اجرا کند. امام خمینی(ره) می فرماید شاید کسی پیدا شود و بگوید که روایت توقیع از کجا معلوم است از امام زمان است؟ امام می فرماید مشکلی نیست روایت عمر بن حنظله را به عنوان روایت کامل و مطلق بیان می دارد؛ یعنی حتی اگر روایتی پیدا نکنیم که لزوم وجود آنها را اثبات کند کافی است به این فکر کنیم که روایتی هم نیست که وجود ولایت را نفی کرده باشد و این بیانات و دلایل تا ظهور مهدی موعود(ع) قائم است.

پس از این روایت می توانیم بفهمیم که رسول خدا و امامان ولی فقیه را بعنوان جانشینان خود معرفی کردند و به او در تمام زمینه ها ولایت دادند.

* مقام تشریع و قانون گذاری در زمان غیبت کبری بر عهده ولایت فقیه است

پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) دارای ولایت تشریعی هستند که دارای مراتب و درجاتی هستند و ولایت آنان بر دو نوع است: نوع اول، ابلاغ احکام و دستورات الهی و نوع دوم ولی امر بودن است که دارای حق حکومت و رهبری هستند، یعنی با تشکیل حکومت به اجرای احکام الهی می پرداختند.

در زمان غیبت امام زمان (عج)، مقام تشریع و قانون گذاری بر عهده ولایت فقیه است و از طرفی فقیه، مسئول تبیین احکام شرعی و ابلاغ آنها و اجرای آنهاست؛ علم امامان معصوم(ع) و پیامبر اکرم(ص) علمی الهی است اما علم فقیه، علمی اکتسابی است که با تلاش و کوشش، آن را به دست می آورد و علم اکتسابی ولی فقیه می تواند درست یا نادرست باشد، اما علم امامان(ع) و پیامبر اکرم(ص)، الهی است و در صحت و درستی آن، جای شکی نیست. در زمان غیبت امام زمان(ع) که دسترسی به امام معصوم(ع) نیست، وظیفه مردم این است که به ولی فقیه مراجعه کنند و به دستورات او عمل نمایند.

زمانی که خداوند می فرماید: خدا و پیامبرش و اولی الامر را اطاعت کنید، منظور اطاعت از ولایت فقیه است، بنابراین زمانی که رسول اکرم(ص) ولی امر مسلمانان بود، جهاد می کردند، فرماندهی سپاه را بر عهده داشتند و یا فرمانده سپاه را تعیین می کرد، دستور به آتش بس یا ادامه جنگ می دادند، عهدنامه صلح امضاء می کردند مانند صلح حدیبیه؛ وقتی رسول خدا(ص) این کار را انجام می دادند، به عنوان ولی امر مسلمانان که دارای قدرت و حکومت بود به اجرای احکام الهی می پرداخت. بنابراین در زمان غیبت کبری این وظیفه بر عهده ولایت فقیه است.

پیامبر اکرم(ص) در زمان حیات خویش برای بعضی از قبایل یمن، والی تعیین می کردند؛ علی(ع) نیز والیانی را برای شهرهای مختلف اسلامی تعیین می کردند؛ اما زمانی که رسول اکرم(ص) یک والی برای این شهر یا شهر دیگری تعیین می کردند، در حقیقت به اداره سیاسی حکومت می پرداختند. وقتی یک والی برای شهری تعیین می شد، علاوه بر ابلاغ احکام و دستورات الهی، به اجرای احکام الهی می پرداخت، یعنی ولی امر باشد.

* تمام اختیارات رسول اکرم(ص) و امامان(ع) بر عهده ولی فقیه است

زمانی که رسول اکرم(ص) دست سارقی را قطع می کند، در حقیقت ولی فقیه نیز دست سارق را قطع کرده است، بنابراین وقتی از ولایت فقیه صحبت می شود، منظور این است که تمام اختیارات رسول اکرم(ص) و امامان(ع) بر عهده ولی فقیه است؛ یک سؤالی که در اینجا مطرح می شود این است که در زمان غیبت امام زمان(ع) چه دلیلی وجود دارد که از ولی فقیه اطاعت کنیم یا ولی فقیه، ولی امر مسلمین باشد؟ امام خمینی(ره) در این باره می فرماید: #171؛ این مسئله کاملاً واضح و روشن است و نیازی به استدلال فقهی و اجتهادی نیست و به مجرد اینکه به ولایت فقیه فکر کنیم و به آن تمرکز نماییم، آن را قبول کرده ایم؛ زیرا ظروفي که مسلمانان در طی قرن ها با آن روبرو بودند باعث شد که این مسئله کمی به فراموشی سپرده شود و گرنه قبل از اینکه برای این مسئله ظروف و مشکلاتی پیش آید، پی به روشنی و وضوح آن برده می شود اما وقتی غبار زمان روی آن نشست، مسئله ولایت فقیه نیازمند دلیل و برهان شد.

دیگر لازم نیست احادیث و روایتی دال بر اینکه ضرورت ولایت فقیه را به اثبات برساند آورده شود و فرض می کنیم که هیچ گونه روایت و حدیثی از پیامبر اکرم(ص) و امامان معصوم(ع) در مورد ولی فقیه نباشد و می خواهیم با استفاده از مثال های ساده، مسئله ولایت را

بیان کنیم. انسان بنا به فطرت خویش، موجودی اجتماعی است هر چند ممکن است شخصی را ببینیم که در کوهستان به تنهایی زندگی می‌کند اما او نیز حتی در زندگی‌اش نیازمند دیگران است در نتیجه در این زندگی اجتماعی، انسان‌ها ممکن است با یکدیگر اختلاف پیدا کنند و یا عاشق یکدیگر شوند یا یکدیگر را به قتل برسانند، بنابراین نیازمند قانونی هستیم تا به روابط بین آنها تحسین بخشد. در طول زمان، انسان‌ها از قانون استفاده می‌کردند یعنی وقتی می‌خواستند با ولایت ناسازگاری کنند، برای خودشان دلیل و قانون می‌آوردند و اعمالشان را به آن نسبت می‌دادند، مثلاً شما می‌خواهید یک مدرسه ابتدایی بسازید که بیست دانش‌آموز ابتدایی داشته باشد که دارای یک مدیر، معاون و دو معلم باشد، این مدرسه برای پیشبرد اهدافش، نیازمند قانون‌هایی است تا از این قانون پیروی کند. بنابراین اگر جمعیت انسان‌ها، سه میلیارد یا ده میلیارد شود، آیا این مردم نیازمند قانون نیستند، دیگر چگونه می‌توان بدون قانون به زندگی ادامه داد.

* تمام انسان‌ها برای بهره‌مندی از قانون، نیازمند ولیّ فقیه هستند

اما مسئله دوم این است تمام انسان‌هایی که اذعان دارند بر اینکه نیازمند قانون هستند، با یک مسئله واضح دیگر روبه‌رو هستند و آن این است که چه کسی قانون را اجرا می‌کند؛ مثلاً اگر به مدرسه رفتیم و قانونی را وضع کردیم اما مدیری در کار نبود، این قانون، دیگر به هیچ دردی نمی‌خورد و هرج و مرج تمام مدرسه را فرا می‌گیرد. دانش‌آموزان و معلمان هر کاری را که می‌خواهند انجام می‌دهند، بنابراین این مدرسه نیازمند کسی است که قدرت داشته باشد تا قوانین را در آن اجرا کند. مثلاً حضرت علی(ع) می‌فرماید: مردم ناگزیرند که والی داشته باشند منظور این نیست که فقط احکام الهی را تبلیغ و تبیین کند بلکه احکام الهی را به اجرا در آورد، یعنی تمام انسان‌ها برای بهره‌مندی از قانون نیازمند کسی هستند که حاکم، والی، پادشاه و ... باشد که بتواند قوانین را اجرا کند. پس تنها، داشتن قانون مشکلی را حل نمی‌کند.

قانون مسلمانان یک قانونی الهی است و این قانونی است که خداوند متعال به رسولش، حضرت محمد بن عبدالله (ص) وحی کرده است.

اسلام محمدی(ص)، دارای عقیده‌ای در مورد تکوین و تشریع است و تشریح شامل تمام چیزها می‌شود.

امام صادق(ع) می‌فرماید: هیچ واقعه‌ای نیست مگر اینکه خداوند در آن حکمی نموده است؛ یک سوالی است که مطمئناً تمام اندیشمندان شیعه و سنی در این رابطه پاسخی منفی دارند و آن این است که آیا هر چیزی که حضرت محمد(ص) با خود آورد، فقط اختصاص به زمان پیامبر اکرم دارد؟ جواب این سؤال، خیر است؛ یعنی حلال محمد(ص) تا روز قیامت حلال است و حرام محمد(ص) تا روز قیامت حرام است. بنابراین مختص به زمان و مکان حضرت محمد(ص) نیست و دلیلش خلود و جادو دنگی دین اسلام است، زیرا دستورات اسلامی همیشه برای مسلمانان نو هست و کهنه نمی‌شود.

مسئولیت رسول اکرم (ص) فقط ابلاغ و تبیین احکام الهی نبود بلکه ضمانت اجرای آنها را نیز برعهده داشتند، یعنی اگر کسی عمل زنا می‌کرد، او را می‌کشت یا اگر کسی قتلی مرتکب می‌شد، او را قصاص می‌کرد. یعنی قانون الهی را اجرا می‌کرد. بعد از زمان رسول خدا(ص)، مسلمانان مبنی بر اینکه شریعت و سنت محمد(ص) جاودانه است هیچ‌گونه اختلافی با یکدیگر نداشتند و اختلاف آنها بر سر این بود که چه کسی بعد از رسول خدا(ص) حاکم و والی مسلمانان می‌شود. مسلمانان شیعه اعتقاد داشتند که بعد از رحلت پیامبر(ص)، به فرمان خدا علی(ع) ولیّ امر مسلمانان است. آنها با استناد به این آیه شریفه قرآن کریم که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾؛ یعنی ولیّ شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند، همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

در کتب شیعه و سنی این حدیث به صورت متواتر بیان شده است که منظور از آیه، علی بن ابیطالب(ع) است. در زمان غیبت صغری مشکلی وجود نداشت زیرا امام زمان(عج)، نواب اربعه نیز داشت که به مسائل مردم رسیدگی می‌کردند. اما آیا در زمان غیبت کبری این معقول و منطقی است که امام زمان(ع) به ما نگوید برای حل مشکلات خود به چه کسی مراجعه کنیم، بدون اینکه بگوید ولیّ و رهبر شما کیست؟ آیا او این طور ما را رها می‌کند و آیا این عمل منطقی است؟ امام زمان(ع) می‌دانست که شیعه در طول تاریخ با چه مشکلاتی روبرو خواهد شد و راه آنها را نیز بیان کرده است. آیا این عمل با عقل و منطق جور درمی‌آید که امام آنها را رها کند و به آنها نگوید چگونه مشکل خود را حل کنند؟ بنابراین در زمان غیبت کبری، نیازمند رهبری توانمند هستیم تا بتواند مشکلات را حل کند.

* در زمان غیبت کبری مسؤولیت ولیّ فقیه مانند مسؤولیت پیامبر (ص) و امامان (ع) است

بنابراین آیا تا زمانی که امام زمان(ع) غایب باشد سنت رسول اکرم(ص) تعطیل است و کار شیعه در زمان غیبت کبری فقط نماز خواندن و دعا کردن است؟! اگر انسان‌ها گرسنه باشند یا در حق آنها ظلمی شود در این صورت ما نباید کاری کنیم یعنی زکات تعطیل باشد، دفاعی نداشته و جهاد نکنیم و ... آیا انسان عاقل چنین چیزی را می‌پذیرد؟ آیا انسان می‌پذیرد که سنت الهی فقط برای حدود دویست سال باشد؟ بلکه انسان عاقل می‌داند که این شریعت رسول اکرم(ص) ابدی و همیشگی است.

انتخاب ولیّ امری که ولیّ فقیه نباشد و به عبارت بهتر عادل نباشد، فرضیه‌ای غیر قابل قبول است، زیرا احکام الهی باید با دقت اجرا شود و این کار ولیّ فقیه جامع‌الشرایط است. اگر ولیّ امر عادل نباشد نمی‌تواند عدالت را برقرار کند. اگر توانا نباشد، نمی‌تواند در برقراری عدالت توفیقی حاصل کند.

ولیّ امر مسلمین در زمان غیبت کبری تا زمان ظهور امام زمان(ع) بر عهده ولیّ فقیه است. یعنی فردی شجاع، توانا، آگاه و عادل که

قادر است سنت الهی را بدون کم و کاستی به اجرا درآورد و آن را با دقت و ظرافت اجرا نماید. اگر طبق این سلسله مراتب پیش رفته شود همانطور که امام خمینی(ره) فرمودند: خود را در مقابل نتایج واضحی و آشکاری خواهیم دید که ولایت فقیه را برای ما به اثبات می‌رساند و این منطقی است که در زمان غیبت کبری، مسئولیت مسلمانان بر عهده ولی فقیه عادل، شجاع، توانا و آگاه است. اوست که احکام و دستورات الهی را تبیین می‌کند و به اجرای آنها طبق سنت خدا و رسولش می‌پردازد و این برای ما ثابت می‌شود که در زمان غیبت کبری مسئولیت ولی فقیه مثل مسئولیت پیامبر (ص) و امامان (ع) ماست. همانطور که می‌دانیم ظهور، نیازمند آمادگی است.